

# مهارت‌های مصاحبه تاریخ شفاهی

مترجم: شفیقه نیک نفس

مقابل آن برخی دیگر از حضور چندین شخص به دور یک میز لذت می‌برند. با این حال در بیش تر مواقع، ما ترجیح می‌دهیم هر مصاحبه‌کننده با یک مصاحبه‌شونده رودررو باشد. ما، اعتقاد داریم به این طریق نتیجه بهتری حاصل خواهد شد.

خیلی چیزها به شرایط مصاحبه‌کننده بستگی دارد؛ به اینکه او تا چه اندازه‌ای تحقیق مقدماتی در مورد موضوع مصاحبه انجام داده است؛ قبلاً چه تعداد مصاحبه در این مورد صورت داده است. آیا در جلسه‌ای مقدماتی، مصاحبه‌ای کاوشگرانه ترتیب داده است که در آن، در مورد برنامه مصاحبه و چگونگی انجام آن صحبت شده باشد؛ قطعاً این کار برای او در نحوه اداره جلسات مصاحبه بسیار مؤثر است.

دیگر اینکه چه مقدار نسبت به موقعیتی که با آن روبرو است، احاطه دارد. در مصاحبه با یک سناتور به نام جکوب جاویتز، (۲) به من گفته شد که فقط بیست دقیقه وقت دارم تا با او مصاحبه کنم. مرا چهل دقیقه منتظر نگه داشتند تا توانستم وارد دفتر کارش شوم. بدون شک این موضوع، بر روحیه من برای کنترل جلسه تأثیر گذار بود. اگر برای سوار شدن به هواپیما شتاب داشته باشید، چهار مصاحبه انجام داده باشید و پنجمی را هم بخواهید انجام دهید، در این حالت وضعیت خوبی برای تمرکز بر پنجمین مصاحبه نخواهید داشت. (من در شهری دور از محل سکونت، پنج مصاحبه در طی یک روز انجام داده‌ام). شما خسته هستید، ناتوانید، گیج شده‌اید، و گاه نمی‌توانید به خاطر بیاورید پنج دقیقه پیش، شخصی که با او در حال مصاحبه هستید، چیزی به شما گفته است یا اینکه فردی که پیش از این با او مصاحبه کرده بودید؟ این حالت، قطعاً بر مهارت شما در انجام مصاحبه تأثیر گذار خواهد بود. موفقیت مصاحبه، مقدار زیادی بستگی به این دارد که شما تا چه اندازه بر موقعیت خودتان تسلط دارید.

بگذارید بگویم که تنزل دادن مصاحبه به یک رشته از مهارت‌ها، آن طور که شخصی در مورد آن گفته است، همانند آن است که اظهار محبت به عزیزان را محدود به جملات قالبی بکنیم. گولد کلمن، به این مطلب اشاره کرده است؛ الیزابت دیکسن نیز این موضوع را در برخی مطالب که در مورد پروژه UCLA نوشته، یادآور شده است. در اینجا برای تشخیص اینکه در هر موقعیتی از کدام ابزار استفاده کنیم، این خطر وجود دارد که مطلقاً به ابزار تکیه کنیم و

چارلز مورسی، (۱) رئیس سابق مؤسسه تاریخ شفاهی (OHA)، فعالیت خود را در زمینه تاریخ شفاهی از سال ۱۹۷۵ آغاز کرد. او، تاکنون مدیر پروژه‌های متعدد تاریخ شفاهی بوده است؛ مانند پروژه تاریخ شفاهی کتابخانه جان اف. کندی، بنیاد فورد، دانشگاه هاروارد، تاریخ شفاهی پزشکی کالج بایلر، مؤسسه پزشکی هاوارد هوگس، مؤسسه خیریه یو، موزه ماوتاون در دترویت، و... او، مؤلف بیش از پنجاه مقاله تخصصی در زمینه مهارت‌های تاریخ شفاهی است.

مقاله حاضر تألیف مورسی، منتخبی از کتاب Oral History Reader، تألیف رابرت پرک و آلیستر تامسون، چاپ لندن ۱۹۹۸، تحت عنوان: "On Oral History Interviewing" است و در بردارنده تجربیاتی از اجرای پروژه کندی و ترومن است. او، در این مقاله به بیش از بیست مهارت در زمینه نحوه انجام مصاحبه تاریخ شفاهی اشاره کرده است که نظر به کاربردی بودن آن، راهنمای خوبی برای کلیه کسانی است که در این زمینه فعالیت می‌کنند.

هرچه بیش تر با افراد مختلف بحث کرده‌ام، بیش تر متقاعد شده‌ام که مهارت‌ها و جنبه‌های خاص تاریخ شفاهی به تناسب فردی که با او مصاحبه می‌کنید، متفاوت است. تجربه من از مصاحبه با چهره‌های سیاسی، می‌تواند از تجربه فرد دیگری در مصاحبه با پژوهشگران علوم پزشکی، دانشمندان اولین فارغ‌التحصیلان دانشگاه کالیفرنیا یا دیگر متخصصان، متفاوت باشد. همچنین به تناسب وابستگی به قشر خاصی از مردم، تفاوت‌های فردی وجود دارد. من، از یک طرف با نمایندگان سالخورده مجلس و از طرف دیگر با جوانان باهوشی که با جان اف. کندی به واشنگتن آمدند، مصاحبه کرده‌ام؛ کسانی که گاه از من هم جوان تر بودند. مصاحبه درباره کندی با کسی که سی و یک سال بیش تر از عمرش نگذشته، تجربه‌ای غیر معمول است.

خیلی چیزها به مصاحبه‌کننده بستگی دارد و من، در اینجا به تنهایی فقط در مورد یک مصاحبه‌کننده صحبت می‌کنم. ما، برای انجام مصاحبه‌های گروهی هم تلاش کرده‌ایم؛ اما من ترجیح می‌دهم که نظر خاصی در مورد این شیوه ندهم. مصاحبه‌های گروهی، در بعضی موارد پاسخ مثبت می‌دهد؛ اما در نهایت موفقیت آن بستگی به فردی دارد که شما با او طرف هستید. به نظر بعضی افراد، تعداد سه نفر آنقدر زیاد است که گویی جمعیتی است و در

نسبت به شعور سنتی، بی اعتماد باشیم. در حقیقت، ما باید بداهه پرداز باشیم و بر طبق شرایط موجود عمل کنیم. این، به معنای آن است که باید با آنچه که در ذیل می آید، به صورت آزمایشی و احتیاط آمیز برخورد شود. به نظر می رسد که این مطالب بیش تر از آنچه که مقصود من بوده است، آموزشی شده است. با وجود این، من می خواهم نتیجه تجربیاتم را از مصاحبه با حدود نود نفر در طرح کندی و حدود پانزده نفر در طرح ترومن، به صورت چکیده بیان کنم. در آغاز طرح کندی، ما حدود ۱۳۵ نفر نیرو داشتیم که آنها را مصاحبه کنندگان داوطلب نامیدیم. این عده، تعداد ۳۰۰ مصاحبه انجام دادند. وقتی می گویم داوطلب، منظورم کسانی هستند مانند روزنامه نگاران، کارکنان دستگاههای دولتی، همکاران و دوستان کسانی که قرار بود با آنها به صورت تک به تک و غیر رسمی مصاحبه شود. بجز من، دو مصاحبه گر دیگر هم بود که در طرح کندی با من همکاری می کردند و من موظف بودم آنها را آموزش بدهم و بر کار آنها نظارت نمایم.

در باره هر دو رئیس جمهور (ترومن و کندی)، طرح ما الگوی اپیزود و داستان داشت. ما، با فردی که با هر کدام از دو رئیس جمهور معاشر بود، مصاحبه می کردیم. در ضبط داستان زندگی او، به شیوه کاملاً خود زندگینامه نویسی \* عمل نمی کردیم. بدیهی است که این روش، خود دارای اشکالاتی بود؛ به این ترتیب که وقتی شما با شخصی نظیر اوریل هریم مصاحبه می کنید، دوست دارید که همه زندگی او را ضبط کنید. اما هدف ما تمرکز بر بخشی از زندگی او بود که مربوط به کندی یا ترومن می شد و امیدوار بودیم که روزی کسی بقیه داستان را ضبط کند. بجز این، ما کار دیگری نمی توانستیم انجام دهیم.

یکی از روشهایی که ما بر آن تأکید می کردیم، این بود که بگذاریم مصاحبه شونده صحبت کند. جلسه مصاحبه، اجرای نمایش او بود. اجازه می دادیم که او با توپ بدود. همانطور که لوئیس استار گفته است: "مصاحبه کننده خوب، شونده ای خوب است." در بیش تر مواقع، ما با این جمله مصاحبه را شروع می کردیم؛ اولین بار جان کندی را در چه وقتی دیدید؟ یا چه وقت به حلقه ارتباطی او وارد شدید؟ او، به این سؤال ما معمولاً به صورت سالشمار پاسخ می داد و یا ممکن بود گفتگو به صورت موضوعی پیش رود و در نتیجه، مصاحبه روند نامرتبی پیدا کند. من می نشستم و به حرفهای آنها گوش می کردم. این کار مزیتی داشت؛ به این ترتیب که فرد خودش داوطلب گفتن چیزی می شد که در مجموعه خاطراتش مهم ترین بود.

در این حین من می نشستم و با قلم و کاغذ در دست، یکی دو کلمه در مورد مطالبی که عنوان کرده بود یا چیزهایی که می خواستم به آنها برگردد، یادداشت می کردم. قبل از اینکه مصاحبه شروع شود، به او می گفتم که این کار را خواهم کرد. به این معنا که گاهی کلماتی را یادداشت می کنم برای اینکه هجی صحیح اسمی را که نام برده است، از او بپرسم. ما همیشه در جلسات مصاحبه، کاغذ یادداشت به همراه خود داشتیم.

پس از اینکه او داستان خود را تعریف می کرد، من به عقب برمی گشتم و سوالات خود را با آنچه که او بیان کرده بود، درمی آمیختم؛ سعی می کردم که موضوعات خاص را خوب بررسی کنم؛ نکاتی را که جانداخته بود، طرح کنم و از او بخواهم در مورد کلیتهایی که گفته بود، شاهد مثالهایی ارائه کند. در طراحی سؤال، این خیلی مهم است که آنها را به صورت آزاد و قابل انعطاف طراحی نمود. به این معنا که پاسخی که انتظار دارید، در ترکیب بندی

سؤال مشخص نباشد. ما، در سؤالهای خود هیچ متغیری را پیشنهاد نمی کردیم. یعنی نمی گفتم آیا جریان به این طریق بود یا به آن طریق؟ ما، سؤال را به طریقی عنوان می کردیم که موجب شود او، به میل خود متغیرش را انتخاب کند. ما، از به کار بردن کلماتی که دارای بار معنایی خاصی بود، اجتناب می کردیم. در فیلم مصاحبه ای که در برکلی انجام شده بود، کلمه "لابیستها" (۳) مرا می آزرده. [برخلاف آنچه در فیلم عنوان شده است] بعضی از این افراد "لابیست" نیستند؛ آنها مشاوران روابط عمومی، نمایندگان صنایع یا چیزهایی از این قبیل هستند. [بنابراین، بار معنایی منفی این کلمه در مورد آنها صادق نیست]. ما، شدیداً تلاش می کردیم که نتیجه گیری خودمان را بر پاسخهایی که آن شخص می داد، تحمیل نکنیم. خیلی سخت است که خودتان را مهار کنید اما ما سعی می کردیم و این کار را بیش تر از طریق کنترل طراحی سؤال انجام می دادیم. مثلاً نمی پرسیدیم "فلانی و بهمانی تا چه اندازه این چنین بودند؟ بلکه می پرسیدیم "آیا فلانی و بهمانی این چنین بودند؟" ما سعی نمی کردیم پرونده بسازیم، مانند کیلی که سعی می کند در دادگاه پرونده بسازد. در این مورد به همکارانم توصیه می کردم که گزارش وارن (۴) را بخوانند. زیرا در این گزارش، وکیل چندین بار می پرسد: به این طریق اتفاق افتاد، نه؟ و شاهد می گفت بله یا خیر. تا پایین صفحه این گزارش، جوابها بله و خیر است. ما، مصر بودیم که بپرسیم: به ما بگویید چگونه بود؟ با کلمات خودتان آن را توصیف کنید. مصر بودیم که اجازه بدهیم، مصاحبه شونده در مورد آنچه که فکر می کند، مهم است داوطلبانه صحبت کند.

من، به همه علاقه مندان توصیه می کنم که متن برنامه لارنس اسپواکس (۵) را بخوانند و درست برعکس آن عمل کنند. خوشبختانه این نسخه ها در دسترس است؛ به زحمتش می آزد که ببینید چگونه کسی می تواند یک سؤال گمراه کننده بیان کند، به این منظور که مصاحبه شونده را به اشتباه بیاناند.

ما از به کار بردن زبانی که مخصوص طبقه ای خاص باشد، پرهیز می کردیم و این، به نظر افراد تحصیلکرده و دانشگاهی گران می آمد. در واشنگتن بسیاری از افراد، دانشگاهیان را نمی پسندند و انتشارات دانشگاهی را به دلیل نوع زبان خاص آن نمی فهمند. دین آچسن، (۶) در این مورد بسیار محکم صحبت کرده است.

یکی از رهنمودهایی که شاید بیش از همه بر آن تأکید می کردم، این بود که مصاحبه کننده خوب، می باید جزئیات را تعقیب کند؛ مرتباً باید جویای مثالها بشود؛ همیشه باید به دنبال تصویر کردن نکاتی باشد که آنها مطرح می کنند. مصاحبه کننده خوب، نباید اجازه دهد که اطلاعات مصاحبه شونده ضبط شود بدون اینکه به جزئیات آن پرداخته شده و اطلاعات آن تکمیل شود؛ به طور مثال، مشخصاً منظور شخص از فلان و بهمان چه بوده است؟ ما سعی کردیم سؤالانمان را روشن و مشخص بیان کنیم. به عقیده ما، سؤال نباید بیش تر از دو جمله را شامل شود؛ جمله اول: "دلیل اینکه این سؤال را از شما می پرسم" و جمله دوم: "این سؤالی است که من از شما دارم." جمله را با علامت سؤال تمام می کنیم و می نشینیم، لبانمان را می بندیم و ساکت می شویم؛ اجازه می دهیم او پاسخ سؤال را بدهد. به دراز کشیدن آن سکوت دستپاچه کننده - که بسیاری از ما را هنگام صحبت از نظر آداب معاشرت دچار دلواپسی می کند - بسیار مشکل است.

در مصاحبه، هر وقت موضوع مهمی وجود داشت که می‌خواستیم به آن اشراف پیدا کنیم، از زوایای مختلف به سوی آن برمی‌گشتیم. به طور مثال، اگر ما به جریان انتخابات در ویرجینیای غربی علاقه مند بودیم، در مورد آن، این گونه سؤال می‌کردیم: "چرا کندی، همفری را مغلوب کرد؟" مدتی بعد اگر ما مشغول صحبت در مورد نحوه رقابت کندی بودیم، ممکن بود به "ویرجینیای غربی" از زاویه دید متفاوتی برگردیم؛ مثلاً تشکیلات کندی در ویرجینیای غربی و نحوه سازماندهی آن. سپس اگر مدتی بعد در مورد سنجش افکار عمومی نسبت به نامزدها صحبت می‌کردیم، به انتخابات ویرجینیای غربی برمی‌گشتیم و از آن زاویه بخصوص، در آن مورد بحث می‌کردیم؛ اگر در مورد امور مالی رقابتهای انتخاباتی صحبت می‌کردیم، از آن زاویه بخصوص وارد می‌شدیم؛ اگر در مورد روابط جان کندی و همفری هیوبرت در طی دوره حیات سیاسیشان گفتگو می‌کردیم، از آن طریق به مسئله مورد نظر می‌پرداختیم. غالباً شگفت زده می‌شدیم که چطور نگرشهای مختلف در مورد یک موضوع متفاوت، اطلاعات جدیدی ایجاد می‌کرد؛ به عبارت دیگر، خطر اینجاست که شما فکر می‌کنید وقتی یک بار موضوعی مورد بحث قرار گرفته، صحبت در مورد آن کامل شده است؛ آن راه‌ها می‌کنید و به آن موضوع بر نمی‌گردید.

گذشته از اینها، ما سعی می‌کردیم بفهمیم که حافظه آن فرد چقدر خوب است. ما، گاهی از او چند سؤال کوچک می‌پرسیدیم تا حافظه او را بیازماییم. به عنوان مثال، اگر او به اسم کسی به نام لاورنس اشاره می‌کرد، ما می‌پرسیدیم همان لاورنسی که استاندار پنسیلوانیا بوده و یا لاورنسی که کتاب

U.S News and World Report را نوشته است؟ و می‌پرسیدیم این واقعه قبل از وقوع آن اتفاق افتاده بود یا بعد از آن؟ و مسلماً می‌دانیم گاهی این کلیدها یا راهنماهای کوچک، محقق را - که متن مصاحبه را می‌خواند یا به نوار آن گوش می‌دهد - کمک خواهد کرد تا گفته مصاحبه شونده را ارزیابی کند.

همچنین، ما می‌کوشیدیم که بفهمیم چه کسی در موضوعی خاص شرکت داشته است. فرض کنید این مورد که مذاکرات هیئت پیمان صلح در ۱۹۶۰ چگونه انجام شد؛ چه کسی عضو آن بود؟ چه کسی در کدام طرح پیش نویس مؤثر بود؟ و به همین ترتیب. روشن است که این کار، رهنمودهایی برای آینده دارد و در مصاحبه با دیگران، شما می‌توانید در این مورد سؤال کنید.

گذشته از اینها، ما از تعداد زیادی از افراد می‌پرسیدیم چه شاهد و مدرک دیگری برای موضوعاتی که در مورد آن صحبت کرده‌اند، دارند؟ آیا در این مورد، پیش نویس قراردادی تهیه شده بود؟ یا آیا روزنامه نگاران رسمی در ستون ویژه خود، مطالب معتبری در مورد آن موضوع بخصوص نوشته بودند؟ آیا مصاحبه شونده، دفتر یادداشت روزانه داشته است؟ آیا نامه‌ای رد و بدل شده بود؟ به این ترتیب، در چگونگی بررسی کردن منابع مکتوب، منابع شفاهی، کمک بزرگی خواهند کرد.

ما، سعی می‌کردیم بدیهیات را از دست ندهیم، حتی اگر بررسی آنها ابلهانه به نظر می‌رسید. به عنوان مثال، فردی می‌گفت: "من، مسئول دریافت کارت شناسایی رأی دهندگان در منطقه مکزیک نشین لوس آنجلس بودم." ما، به او می‌گفتیم: "خوب، من فکر می‌کنم این کار یک وظیفه روشن و واضح است؛ اما ما می‌خواستیم دقیقاً بدانیم چگونه آن را شروع کردی؟ از کجا شروع کردی؟ چه کاری انجام دادی؟" ما از او می‌خواستیم جزئیات اموری را که

در تاریخ شفاهی، یکی از خطرات بزرگ برای مصاحبه کننده، این است که احساس کند که باید صحبت کند؛ در حالی که مصاحبه شونده به دنبال فرصتی برای حرف زدن در بین پرچانگیهای اوست. من، فکر می‌کنم گاهی مصاحبه کننده تمایل به عجله دارد. ما، باید یگذازم مصاحبه شونده با سرعت خود حرکت کند، هر چند از دید ما کند باشد، ولی به هر حال این سرعت اوست. ما، باید اجازه دهیم که او با آهنگ خود به پیش برود. در مورد مصاحبه کنندگان داوطلب طرح کندی، ما بارها و بارها دریافتیم که آنها مصاحبه شونده را به عجله وامی‌داشتند و ما، عملاً مواردی را داشتیم که مصاحبه شونده می‌گفت: "فقط یک دقیقه! می‌توانم چیزی را در مورد نکته آخر بگویم، قبل از آنکه از آن بگذرید؟"

بسیاری در مورد ترس از میکروفون سؤال می‌کنند. آیا افراد از میکروفون و دستگاه ضبط صوت می‌ترسند؟ تجربه ما از طرح کندی و مصاحبه کنندگان داوطلب، این بود که مصاحبه کنندگان بیش تر از مصاحبه شونده‌گان از این تجهیزات هراس داشتند! بیش تر کسانی که با آنها مصاحبه می‌شد، با میکروفون آشنا بودند؛ آنها در بین عموم مردم سخن گفته بودند، جملات خود را به منشی (۷) دیکته کرده بودند و مواردی نظیر این. به هر حال، بعضی از مصاحبه کنندگان داوطلب با دستگاههای ضبط صوت ناآشنا بودند و با آن راحت نبودند. آنها، نمی‌دانستند که آیا تجهیزات درست عمل می‌کند یا نه؟ آیا صدا به اندازه کافی بلند است یا نه؟ آیا میکروفون به اندازه کافی نزدیک است یا نه؟ این حالت، مایه نگرانی آنها بود و بر کیفیت مصاحبه تأثیر می‌گذاشت.

وقتی که سوالات سخت و حساسیت برانگیزی برای پرسیدن وجود داشت، آموختیم که تا زمانی که مصاحبه خوب به جریان نیفتاده، بهتر است طرح آن را به تعویق بیندازیم. بی‌تردید ما می‌خواستیم که رابطه خوب و صمیمانه‌ای پایه گذاری کنیم. هر چقدر مصاحبه بیش تر به طول بینجامد، مصاحبه شونده بیش تر در جلسه مصاحبه احساس راحتی می‌کند و حتی از موقعیت خود لذت می‌برد. گذشته از این، اگر ما سوالات سخت را می‌پرسیدیم، فرد ممکن بود رنجیده خاطر شود و این حالت او، بر بقیه مصاحبه تأثیر بگذارد. تعریف "سؤال سخت"، در نزد افراد مختلف تفاوت دارد. بعضیها وقتی که مادر مورد مذهب جان. اف. کندی - که عامل تأثیر گذار بر انتخابات ۱۹۶۰ بود - سؤال می‌کردیم، آزرده و دلخور می‌شدند. در حالی که این سؤال، برای ما - که متخصص علوم سیاسی یا مورخ هستیم - سؤالی بسیار معمولی است. اگر چنانچه چند سؤال سخت برای پرسیدن داشتیم، آنها را بی‌دری نمی‌پرسیدیم؛ ابتدا یکی را می‌پرسیدیم، به آن سؤال می‌پرداختیم، سپس سعی می‌کردیم مصاحبه را به زمانی که می‌خواستیم فرد در مورد آن توضیح دهد، هدایت کنیم. بنابراین، او از نظر روحی آرام می‌شد و از مصاحبه لذت می‌برد؛ آنگاه شاید کمی بعد به سؤال سخت بعدی برمی‌گشتیم.

در جمله بندی سوالات سخت، ما اغلب آنطور که منتقدان کتاب عمل می‌کنند، رفتار می‌کردیم. به این ترتیب که می‌گویند بعضی خوانندگان نسبت به جهت گیری نویسنده اعتراض می‌کنند. مفهوم واقعی آن، این است که "من، نسبت به جهت گیری نویسنده اعتراض دارم." ما می‌گفتیم: "بعضی افراد گفته‌اند که شما در فلان پروژه دچار مشکل بوده‌اید." به عبارت دیگر، ما از او می‌خواستیم که به این افراد ناشناس که در آن محل حاضر نبودند پاسخ بگوید.

می‌توانید برای این مورد مثالی بیاورید؟" در بعضی موارد، اگر فرد در مورد موضوع مورد بحث کاملاً توضیح نداده بود، در صفحه مربوط یک فضای خالی قرار می‌دادیم و می‌گفتیم: "ممکن است با خود کار مطلب بیش تری در این مورد بنویسید؟" با وجود آن کاغذ سفید، وقتی که او به متن مصاحبه مراجعه می‌کرد، گاهی عملاً می‌نشست و آن را با جملاتی در حدود دوست و پنجاه کلمه یا در همین حدود پر می‌کرد و بعضی مطالب با ارزش را در این مورد ارائه می‌کرد.

اگر شما جازده‌اید و از طرح سؤالی که ایجاد حساسیت می‌کند، منصرف شده‌اید، همیشه فرصت دارید که آنها را وقتی که متن مصاحبه را برای اصلاح نزد مصاحبه‌شونده می‌فرستید، بپرسید. من فکر می‌کنم سؤال کلیدی در ارزیابی متن تاریخ شفاهی، این نیست که چه مقدار مطلب برای تاریخ فراهم شده است، بلکه بیش تر این است که مصاحبه‌کننده با شرایط تأثیرگذار بر او و مواد و منابعی که مجبور است با آنها کار کند، چه اندازه خوب عمل کرده است؟ شما نمی‌توانید مصاحبه‌کننده را نکوهش کنید؛ اگر مصاحبه‌شونده حافظه بدی دارد اما می‌توانید او را سرزنش کنید، اگر نتواند از هر فرصتی که برایش پیش می‌آید، بهره‌لازم را ببرد. به نظر من، این، سؤال کلیدی است. اگر مصاحبه‌کننده نسبت به آنچه که در اختیار او است به بهترین نحو عمل کند، نمی‌توانید او را در مورد نتیجه حاصله سرزنش نمایید. اگر کم تر از این انجام داد، می‌توانید او را سرزنش نمایید و من فکر می‌کنم در این گونه موارد، شما باید به تناسب او را مورد نکوهش قرار دهید.

در خاتمه، باید گفت: مصاحبه کردن بسیار دشوار است؛ تصور کنید که مصاحبه‌گر خوب باید به کار خود مسلط باشد؛ او، باید به آنچه که فرد مصاحبه‌شونده می‌گوید، گوش فرادهد؛ باید به سؤالات بیش تری که می‌تواند بپرسد، فکر کند؛ او، باید فکر کند که آیا مصاحبه‌شونده به پرسش او پاسخ کافی داده است یا خیر؟ باید بداند قبلاً در مورد کدام موضوعات صحبت شده و در مورد کدامها نشده؛ باید بداند چه چیز هنوز ناگفته مانده است؛ او، باید در حین گفتگو اگر گفته‌های مصاحبه‌شونده در مورد موضوع مورد بحث رو به اتمام است، پیش بینی کند که مصاحبه‌شونده به کجا کشانده می‌شود؛ در زمانی که مصاحبه‌شونده دارد صحبت می‌کند، با علائمی نشان می‌دهد که در حال تمام کردن موضوع است؛ در این وضعیت، مصاحبه‌کننده باید در ذهن خود برای آماده سازی سؤال بعدی تلاش کند؛ به نحوی که بتواند آن را به شکل منسجمی بیان نماید. این کار، شغل بسیار مشکلی است. هر کس که بتواند این کار را با موفقیت انجام دهد، آنقدر موفق است که باید با خود او مصاحبه شود.

## پی نوشتها:

۱- Charles T. Morrissey.

۲- Jacob Javits.

\*- autobiographical.

۳- Lobbyists. کسانی که بر نمایندگان مجلس اعمال نفوذ می‌کنند.

۴- Warren Report.

۵- Lawrence Spivak's program, "Meet the Press".

۶- Dean Acheson.

۷- منشی، به جای دیکتافون به کار رفته است.

۸- Forrest Pogue.

مردم در ادارات با آن مواجه هستند، برای ما توضیح دهد. ما، در مصاحبه‌هایمان در صورتی که خاطرات مصاحبه‌شونده کم مایه بود، اغلب از اسناد و مدارک کمک می‌گرفتیم؛ مثلاً در مورد جنگ ۱۹۴۸، ما برنامه سفر ترومن را در اختیار داشتیم؛ به این ترتیب که ترومن در حین جنگ در کدام محل توقف و سخنرانی داشته؛ هر توقف به صورت روزبه روز؛ و یا اینکه ما تصویر افرادی را که در موقعیت خاصی قرار داشتند، به مصاحبه‌شونده نشان می‌دادیم و او، با دیدن آن تصویر ممکن بود بگوید: "اوه، بله این آدم ما را با فلان دسته نظامی کمک کرد." یا ما به او مقاله‌های روزنامه‌ها را نشان می‌دادیم و می‌گفتیم: "این مقاله، نظر شما را در مورد این اتفاق چگونه بیان می‌کند؟"

گاهی ما یک مدعی فرضی برای مصاحبه‌شونده می‌تراشیدیم. این، مهارتی بود که فورست پوگ (۸) در کتابخانه جورج مارشال استفاده کرده است. او، به کسی گفته بود: فرض کنید وقتی روزولت داشت فوت می‌کرد، شما آنجایی بودید. روزی کسی در صدد برمی‌آید که کتابی بنویسد و مدعی شود که روزولت به قتل رسیده است؛ شما چگونه به آن پاسخ می‌دهید؟ و البته آن آدم، همه شواهد را ارائه می‌دهد تا به این ادعا پاسخ دهد. به دفعات پیش می‌آمد که ما احساس در ماندگی می‌کردیم. اصولاً ما موضوعاتی را تحت بررسی قرار می‌دادیم که در مورد آنها اطلاعات زیادی وجود نداشت. در این گونه موارد، به شیوه قدیمی ژورنالیست‌ها متوسل می‌شدیم و می‌پرسیدیم: چه کسی، کدام، چه وقت، کجا، چگونه، چرا، و مانند اینها.

همینطور، در ضمن انجام مصاحبه، مایی در پی سعی می‌کردیم خودمان را به جای فردی بگذاریم که با او مصاحبه می‌شد. ما، سعی می‌کردیم شبکه‌ای را که او در آن کار می‌کرده است، تصور کنیم. مثلاً اگر او با کسانی در کنگره، در کاخ سفید، در دفتر بودجه و در بخشهای دیگر، در مطبوعات و به عنوان شخصی که در مجلس اعمال نفوذ می‌نماید، کار کرده بود، ما سعی می‌کردیم تصور نماییم که نحوه کار او با این افراد در واشنگتن چگونه می‌توانسته باشد. به همین طریق، سعی می‌کردیم سؤالاتی طرح کنیم که بخشی از این روابط را به روشنی نزدیک کند.

همچنین، ما می‌کوشیدیم خودمان را در جایگاه دانشجویانی که علاقه مند به گفته‌های این شخص می‌شدند، قرار دهیم و به این ترتیب، مورخ تاریخ شفاهی، در جایگاه اقتصاددان یا جامعه‌شناس قرار می‌گرفت؛ و یا اینکه مصاحبه‌کننده به خود می‌گفت: "اگر من نویسنده زندگینامه جان کندی بودم، این فرد چه مطلبی در مورد سرگذشت جان کندی می‌توانست به من ارائه کند؟"

ما، از خودمان می‌پرسیدیم، این فرد چگونه روز خود را می‌گذرانده؟ و قتش کجا صرف می‌شده؟ و اگر شما می‌توانستید این را بفهمید، می‌توانستید بفهمید چه سؤالاتی از او می‌توانید بپرسید.

ما، متن مصاحبه‌ها را به فرد مصاحبه‌شونده برمی‌گرداندیم تا آن را ویرایش کند. به نظر بعضی، این کار امتیاز دادن به مصاحبه‌شونده و راضی ساختن او است. اما ما از این مرحله به عنوان دومین فرصت استفاده می‌کردیم، برای پرسش سؤالاتمان که در بار اول به ذهنمان نرسیده بود. در این مرحله، ما در مورد جزئیات مطالب سؤال می‌کردیم. به این ترتیب که سؤال مورد نظر خود را روی صفحه مربوط ضمیمه می‌کردیم و می‌گفتیم: "سنتاور! آیا